

صفحه‌های تربیتی

بدران و مادران محترم ، معلمان عزیز

به منظور گردآوری مسایل تربیتی جامعه ایرانی و جمع بندی آنها جهت تدوین روشهای تربیتی متناسب با اوضاع اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی موجود ، به این فکر افتادیم که با کسایش صفحه مخصوص : " صفحه های تربیتی کودکان و جوانان " ، در هر شماره یکی از وقایع و واقعیت‌هایی را که در جریان تعلیم و تربیت ، موقعیتهای ویژه‌ای را ایجاد می کند ، برای خواستگاران گرامی ترسیم نمائیم .

صفحه‌هایی که در این صفحه از نظر شما خواهد گذشت ، رویدادهای واقعی هستند که ما آنها را از خاطرات اولیاء و مربیان محترم استخراج می کنیم . امیدواریم شما خواننده عزیز نیز در مقام یک مربی و یا صاحبظری که به یقین به کوششهای آموزشی و پرورشی و تربیت نسلهای آینده بی تفاوت نمی باشید ، در این تلاش جمعی با ما همکاری نمائید و خاطراتی را که در ارتباط با تعلیم و تربیت کودکان و جوانان دارید و یا صفحه های جالبی را که در این خصوص ناظر بوده اید بر ایمان بنویسید .

فراموش نمی کنیم هم‌ربطر و با اتفاق تربیتی که جزو این صفحه ها مطرح می شود تحریک ای است که پژوهشگران تربیتی را باری داده ، طرح آن در تربیت نسلهای آینده تاثیر خواهد گذاشت . در انتظار خاطرات و نظریات شما هستیم .

چگونه بعد از پیروزی انقلاب از طرف برخی از اشخاص کوتاه‌بین فردی نامحرم قلمداد می شود! بی خبران از پیغام انقلاب که خورشید را چراغ خانه خویش می‌انکارند، این معلم دل‌سوز را شهروندی ناتنسی محسوب می - دارند!

بهرتر است آنچه را که یکی از همکاران درباره این معلم خوب نوشته است ، باهم بخوانیم :

آنچه در این شماره از صفحه‌های تربیتی می خوانید مشکلی است که چند سال پیش بر اثر ناآگاهی و قضاوت ناروا به وجود آمد و قلب یکی از معلمان خوب کشور ما را آزرده .

در این نوشته می‌خوانیم که معلم بیداردل ، کسی که در سالهای خفقان درندارک انقلاب سهیم بود و به خاطر تربیت نسل مبارز رنجها را تحمل می‌کرد

درد
بزرگ



صورت یک عنصر پایدار درآید !
سپس درتاء بید گفته هسای
خویش از نمونه‌هایی یاد کرد که
افراد سودجو فرهنگ و منطق را
در خدمت توجیه منافع خود قرار
می دهند! و پس از ذکر ایمن
نمونه‌ها پرسید :

— راستی چه چیز باعث می شود
که انسان تا این درجه از بسنی
فرو رود و قادر به تشخیص زندگی
و آفرینش در خارج از منافع
شخصی نباشد؟ آیا می توان اینان
را به کودکانی تشبیه کرد که
خورشید و نور عالم افشان آن را
از آن خود می دانند؟!!

هنوز من پاسخی به ایمن
پرسشها نداده بودم که آهی کشید
و اضافه کرد :

این وظیفه ما معلمها است که
نسلها را طوری تربیت کنیم که
فرا تر از خود را نیز ببینند!

دکتر احمد بیانی



از این پرسش و مثال او یک
خوردم و باشوخی جواب دادم :
در یک چنین وضعیت مضحک
و در عین حال ناگوار ، به فکرمی -
افتادم که برادر پریشان فکر خود
را برای معالجه به پیش روانپزشک
راهنمایی کنم و مراقبت می کردم که
اغیار سود جو و دشمنان جان و
خانواده اش با سوسه های شیطانی
او را به دیوانگی نکشند .

پرسم .
در کلامی کوتاه پاسخ می دهد
که نسبت به این نادانی احساسی
جز ترحم ندارد !!
و پس از اندکی مکث ، اضافه
می کند :

— ترحم آمیخته با بغض!
باشیدن این پاسخ ، بیشتر
به فکر فرو می روم ، افکار بلند او
مانند نسیمی ملایم احساسات مرا
نوازش می دهد و آرامش مطلوبی در
اندرون خود حس می کنم
در صدد برمی آیم که از او
دلجویی کنم :

— شناخت انسانها کار آسانی
نیست

ولی او حرف مرا قطع می کند :
— هرگز نمی خواهم درباره فرد
معینی سخن بگویم ، مشکل اساسی
آن است که در جامعه ما
نارسانیهای فرهنگی موجب شده
است که نادانی به عنوان یک
منطق پذیرفته شود و جهالت به

این شوخی من او را خوشحال
نکرد ، برعکس به نظر می رسید که
از این پاسخ رنجیده است ، انگار
در هیچ شرایطی حاضر نبود برادر
کوچکتر را مقصر بداند و یا این که
او را بد پریشان فکری متهم کند . از
این همه بزرگواری منقلب شدم
فکر کردم که از درک عمق
اندیشه‌های عاجز هستم . نسبت
به این معلم بزرگوار احترام بار هم
بیشتری احساس کردم ، شناخت
بیشتر او درک مفهوم "معلم" را
برای من آسانتر می کند . اینک به
معلم و حرفه مقدس معلمی می -
اندیشم ، در ذهن خود "معلم" را
با "باغبان" مقایسه می کنم
خوشحالی باغبان از رویش گل و
گیاه را با خرسندی معلم که از
باروری نسلهای انسانی حاصل
می شود ، تطبیق می دهم . به
فکر می افتم که احساس خود او را
درباره یک چنین برادر نادان

